

مستومه موش و کربه

ای خردمند عاقل و دانا
قصه ای عکس آنچه خواندی قبل
نیست این از عبید زاکانی
از قفسای فلک یکی کربه
بود در خانه خودش ساکن
خانه ای سبز و خرم و زیبا
روزی آمد به سوی این وادی

قصه موش و کربه بر خوانا
قصه ای بآنتیجبه و فانا
هست از من مجید رحمانا
بود آن سوی مرز لبسنانا
در فلسطین بدون بحرانا
همچو باغی شبیه بستانا
موشی از جانب بیابانا



موش یک چشم و رذل و بد ذاتی
موش دایان پرافاده شبی
رفت تا اینکه دید سوراخی
داشت سوراخ ره به یک دکان
بود آنجا یکی دراک استور
موش کور مشنک و دیوانه
غافل از اینکه جعبه مذکور

و ملقب به موشه دایانا
رد شد از کوچه و خیابانا
شد از آن شاد و مست و خدانا
رفت راحت درون دکانا
پرز کپول و قرص جوشنانا
زد به یک جعبه چنک و دندانا
هست قرص روان بگردانا



قرص ها را یکی یکی بلعید
گفت کو کربه تا دمش بگیرم
کو کجا هست تا بکارم من
این منم پهلوان دوران ها
سیکس پک های من شود دیده
راکی ام رمبوام من آرنولد م
چون جری تام را بگیرم من
در پس پرده کربه ریلکس
جلوش ظرف میوه ها چیده
چون شنید این منم منم از او
موش را در اشارتی بگرفت
موش از ترس بر خودش پاشید

زد تو هم بشد پریشانا
تا بچرخش نش به میدانا
زیر چشمان او باد نجانا
هست کربه چو دیو اکوانا
بشوم کر که نخت و عریانا
کربه از من شود هراسانا
و بگویم سرش به سندانا
کوشه ای می کشید قلیانا
پر تقال و انار و بانانا
جست بر میز چون جکی چانا
گفت باید دبی تو تا وانا
خنس کرد او تمام تنبانا

